

Different meanings and other slang words and combinations in Jalal Al Ahmad's articles*

Mohammad Sedighiyan

Ph.D. student of Persian language and literature of Azad Saveh University

Dr. Reza Fahimi¹

Dr. Manijeh Fallahi

Assistant Professor of the Department of Persian Language and Literature at Azad Saveh University

Abstract

Jalal Al Ahmad (1302-1348) is one of the writers who tries to awaken people and reveal their pains in his works. He aims to bring the society out of stagnation and force it to strive. Al-Ahmed's audience is the general public, so he uses the common language of the people as the most important factor in communicating with them. In language, including vernacular, words are used to convey meaning, and in other words, language only expresses the intention of the author or speaker; Therefore, Al-Ahmad has used popular words and combinations in addition to the common meaning in a different meaning and concept that he intended to express. It includes the different meanings of those words and combinations that have been recorded in different cultures and used by Al-Ahmed in a new meaning. or words and combinations that have not been recorded in cultures and used by Al-Ahmed in a non-common meaning and sense. In this article, the common words and combinations of Al-Ahmad from this point of view in his articles in his three books "Seven Articles" and "Three-Year Performance" and "Hasty Evaluation" are collected, categorized and from the perspective of rhetoric (meanings, expression, Badi) has been analyzed.

* Date of receiving: 2022/5/8

Date of final accepting: 2023/1/7

1 - email of responsible writer: fahimi.ltr@gmail.com

Keywords: Jalal Al-e Ahmad, Vernacular language, Seven articles, Three-year performance, Accelerated evaluation.

1. Introduction

Jalal Al-e Ahmad (1923-1969) is one of the writers who tried to awaken people and reveal their pains in his works. He aimed to bring the society out of stagnation and push it to struggle. Since his audience was the general public, he often used the common language of the people as the most important factor in communicating with them. In his language, including vernacular diction, words are used to convey meaning. In other words, his language basically expresses the author's intention. Al-e Ahmad has used popular words and combinations to convey the different meanings and concepts that he intended. These meanings are expressed with words and combinations that are either recorded in dictionaries but the author uses them in meanings or not recorded in dictionaries but he uses them in a non-common sense. In this regard, the present article has collected, categorized and analyzed Al-e Ahmad's popular words and combinations from the perspective of rhetoric (meanings, expressions, originality) and by presenting the statistics related to each entry in a detailed manner. It is shown that Al-e Ahmad has achieved a lot of success in substituting and combining popular words and combinations in different meanings.

2. Methodology

This study is based on a descriptive-analytical method. The studied words and compounds are found in twelve popular dictionaries and seven general ones in which those entries are specified as used in the author's three books, namely *Seven essays*, *Three-year performance* and *Hasty evaluation*. The entries are searched, collected, categorized and analyzed from the point of view of rhetoric (i.e., meaning, expression, and innovation). The existing popular dictionaries lack some of these words and combinations, or Al-e Ahmad used them in their vernacular meanings as he intended. Therefore, extracting and collecting those items are helpful in understanding the works of Al-e Ahmad and his prose followers as well as other literary works.

3. Results and discussion

The words and combinations analyzed in this study are extracted from three books by Al-e Ahmad including *Seven articles*, *Three-year performance* (10 articles) and *Accelerated evaluation* (18 articles). The items include 99 entries divided and presented in two separate parts according to the title and the main and secondary goals of the article. The first category consists of the words and compounds that Al-e Ahmed took out of their original meaning and used in popular meanings and the meanings that he intended to express (secondary meanings). In this section, which includes (15) entries, first, the meaning of each entry available in a dictionary or the references cited in this article is considered, and then the different secondary meaning that Al-Ahmad used for the entry is identified. The second category includes words and combinations that are not in any dictionary, either vernacular or general (although their stylistic level are specified) or even the references of this study. These items have been collected based on the documentation that we mentioned in the introduction. The style of 84 entries is specified there.

Both categories of the entries are examined rhetorically in the two domains of substitution and combination, and the corresponding statistics for each entry are presented in detail in several tables.

4. Conclusion

Al-e Ahmad uses lexical item through substitution and combination, which suggests his style of writing and his skill in the science of rhetoric. Both of these features stem from the political and social circumstances of his time. In a sense, the use of slang has achieved a lot of success in his works. This study, which is of novelty in the field, can be expanded to cover the other works of Al-e Ahmed as well as the works of other public writers. The findings on the words can serve as a supplement for the existing folk dictionaries, helping the researchers in culture and literature and paving the way for innovative research in the field.

فصلنامه علمی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی

سال بیست و چهارم، تابستان ۱۴۰۲، شماره ۵۷، صفحات ۱۸۵-۱۵۹

DOI: [10.29252/KAVOSH.2023.18332.3237](https://doi.org/10.29252/KAVOSH.2023.18332.3237)

معانی متفاوت واژه‌ها و ترکیبات عامیانه در

مقالات جلال آل‌احمد *

(مقاله پژوهشی)

محمد صدیقیان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد ساوه

دکتر رضا فهیمی^۱

دکتر منیژه فلاحتی

استادیاران زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد ساوه

چکیده

جلال آل‌احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸) از نویسندگانی است که در آثارش برای بیداری مردم و افشای دردهای آنان کوشش می‌کند. او بر آن است تا جامعه را از جمود و خمود به در آورد و به تلاش و تکاپو وادارد. از آنجا که مخاطبان آل‌احمد عموم مردم هستند، او اغلب، از زبان عامه مردم به عنوان مهم‌ترین عامل ارتباط با آنان بهره می‌گیرد.

در زبان و از آن میان، زبان عامیانه، لفظ برای رساندن مفهوم به کار می‌رود و به عبارت دیگر، زبان در اصل، بیانگر مقصود نویسنده یا گوینده است. آل‌احمد لغات و ترکیبات عامیانه را علاوه بر معنای رایج در معنا و مفهوم متفاوت که یا قصد بیان آن را داشته به کار برده است. این معانی متفاوت، شامل آن دسته از لغات و ترکیباتی می‌شود که یا در فرهنگ‌ها ثبت و ضبط شده و این نویسنده آنها را در معنا و مفهوم جدید استفاده کرده و یا مربوط به لغات و ترکیباتی است که در فرهنگ‌ها ثبت و ضبط نشده و آل‌احمد همه را در معنا و مفهوم عامیانه غیررایج به کار برده است. در این مقاله، واژه‌ها و ترکیبات عامیانه آل‌احمد از این دیدگاه، در مقالات او در سه کتاب «هفت مقاله»، «کارنامه سه ساله» و «ارزیابی شتاب‌زده» جمع‌آوری، دسته‌بندی و از

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: fahimi.ltr@gmail.com

منظر علم بلاغت (معانی، بیان، بدیع) تحلیل شده و با ارائه آمار مربوط به هر مدخل به صورت دقیق، نشان داده شده که آل احمد در محور جانشینی و همنشینی کلام در به کارگیری لغات و ترکیبات عامیانه در معانی متفاوت، توفیق فراوانی بدست آورده است.

واژه‌های کلیدی: جلال آل احمد، زبان عامیانه، هفت مقاله، کارنامه سه ساله، ارزیابی شتاب‌زده.

۱- مقدمه

یکی از ویژگی‌های کاربرد زبان عامیانه در آثار آل احمد، کاربرد معانی متفاوت و دیگرگون لغات و ترکیبات عامیانه است. لغات و ترکیباتی که آل احمد در غالب آثارش و به ویژه مقالاتش از آنها بهره می‌گیرد، زبان عامه یا همان زبان گفتار است و دو شیوه بیانی روزمره (خودمانی) و عامیانه را در بر می‌گیرد که با عامیانه‌نویسی و نثر عوامانه «که افراد کم سواد به دلیل ناآگاهی از صورت صحیح آنها به غلط به کار می‌برند» (صادقی، ۱۳۹۲: ۲۷)، کاملاً متفاوت است.

می‌دانیم که «زبان روزمره همان زبان محاوره رایج، زبان مردم فرهیخته یا نیمه‌فرهیخته و حتی زبان نوشتاری کم و بیش آزادی است که فی‌المثل، در مکالمات شخصیت‌های داستان به کار می‌رود و کاربرد آن بر روابط دوستانه یا هم‌پایه میان گوینده و شنونده، دلالت می‌کند؛ زبانی که افراد خانواده در گفتگو با یکدیگر به کار می‌برند و در ارتباط با مردم ناآشنا، معمولاً، از استعمال آن می‌پرهیزند» (نجفی، ۱۳۷۸: ج ۱: ۷)؛ مانند استعمال افعال «دررفت» و «جاخالی کرد» به جای فرار کرد که در زبان معیار به کار می‌رود (همان: ۶)؛ «اما زبان عامیانه نه بر مفهومی اجتماعی-سیاسی، بلکه بر مفهومی اجتماعی-فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه‌فرهیخته که بی قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها، خاصه در محافل رسمی، به شدت، احتراز

می‌کنند» (همان: ۷)؛ مانند افعال «جیم شد»، «قاچاق زد»، «زد به چاک» و «دک شد» در همان معنای فوق (همان: ۶).

در فرهنگ‌های عامیانه موجود، به بخشی از این لغات و ترکیبات، اشاره‌ای نشده یا آل‌احمد آنها را از معنای رایج خود خارج کرده و در آن معنی، مفهوم و کاربردی که قصد بیان آن را داشته به کار برده است. بنابراین، استخراج و جمع‌آوری این واژه‌ها و ترکیبات می‌تواند در فهم آثار آل‌احمد و مقلدان نثر او و نیز سایر آثار ادبی، راهگشا و سودمند باشد.

به تعبیر یکی از محققان «فکله [فولکلور] علم نوزادی است؛ ولی جمع‌آوری مصالح آن بسیار لغزنده و دشوار است» (هدایت، ۱۳۷۸: ۲۳۷). گردآورنده باید «برای تضمین گردآورده‌ها، به همه مأخذ و منابع مربوط نیز مراجعه کند تا هم کار بر وفق موازین علمی، پیش رفته باشد؛ هم گردآورنده به صحت تحقیق خویش اطمینان یابد» (انجوی شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳).

بنابراین، پژوهنده، لغات و ترکیبات موجود این مقاله را در یازده فرهنگ عامیانه و هفت فرهنگ عمومی که لغات و ترکیبات عامیانه نیز در آنها ذکر شده، [بر اساس استنادات موجود در آن فرهنگ‌ها] به شرح ذیل، جستجو کرده که لغات و ترکیبات این مقاله در آنها وجود ندارد یا در معنای جدید به کار رفته است.

الف- فرهنگ‌های عامیانه:

- ۱) فرهنگ فارسی عامیانه از ابوالحسن نجفی؛
- ۲) فرهنگ عامیانه از محمدعلی جمال‌زاده؛
- ۳) فرهنگ عوام از امیرقلی امینی؛
- ۴) کتاب کوچه از احمد شاملو؛
- ۵) فرهنگ شفاهی سخن از محب‌الله پرچمی؛
- ۶) فرهنگ برویچه‌های ترون از مرتضی احمدی؛

- ۷) فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی از صادق عظیمی؛
- ۸) فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح از صادق عظیمی؛
- ۹) فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی از حسن ذوالفقاری؛
- ۱۰) دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها از ابراهیم شکورزاده بلوری؛
- ۱۱) قند و نمک از جعفر شهری.

ب- فرهنگ‌های عمومی:

- ۱) لغت‌نامه از علامه علی‌اکبر دهخدا؛
- ۲) فرهنگ فارسی معین از محمد معین؛
- ۳) فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد) از حسن انوری؛
- ۴) ذیل فرهنگ بزرگ سخن از حسن انوری؛
- ۵) فرهنگ‌نامه فارسی، واژه‌ها و اعلام از غلامحسین صدری‌افشار، نسترن و نسرین حکمی؛
- ۶) فرهنگ جامع زبان فارسی از علی‌اشرف صادقی؛
- ۷) امثال و حکم از علامه علی‌اکبر دهخدا.

هدف اصلی این مقاله، استخراج، دسته‌بندی، توصیف و تحلیل بلاغی واژه‌ها و ترکیبات عامیانه‌ای است که آل‌احمد در کاربردهای متفاوت استعمال کرده و تا کنون جمع‌آوری نشده است. از اهداف کاربردی این مقاله در وهله اول، درک و فهم آثار آل‌احمد و در وهله دوم، ابزاری کارآمد از معانی متفاوت لغات و ترکیبات عامیانه، مکمل فرهنگ‌های عامه موجود و یاری‌دهنده پژوهشگران حوزه فرهنگ عامه است.

لغات و ترکیبات

«عامه همیشه واضعین لغت‌اند، مفاهیمی را درک می‌کنند و الفاظی در ازای آن مفاهیم ادا می‌کنند، هر یک که با ذوق صاحبان آن زبان راست آید، بر جای می‌ماند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۳۰۱). و به این ترتیب «هزاران واژه و تعبیر منبعث از آداب و رسوم اجتماعی، مهر لغوی خورده است» (انوری و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳). به نظر می‌رسد جلال آل‌احمد در محور جانشینی و همنشینی کلام، لغات و ترکیبات عامیانه را در معنایی که قصد بیان آن را داشته به کار برده است و به همین دلیل «می‌کوشد در کمترین فرصت بیشترین معنا را ارائه دهد» (دستغیب، ۱۳۹۰: ۲۲۰) و در عین حال، «معنا ... فدای لفظ نشده است» (همان: ۲۲۲).

در محور جانشینی، «گوینده با انتخاب هر یک از ... واژگان به دقیقه‌ای روانی، ذهنی، هنری و ادبی اشاره می‌کند که در دیگر مترادفات آن نیست (اسحاقیان، ۱۳۸۵: ۶۹) و در محور همنشینی «واژگان در سطح جمله، مطابق اصول صرف و نحو دستور زبان قرار می‌گیرند. هر گونه جابجایی در این سطح، باید دلیلی داشته باشد که به علم بلاغت مربوط می‌شود» (همان: ۷۳).

بر این اساس، پژوهنده بر آن شد تا با تحلیل بلاغی این لغات و ترکیبات، بخشی از معانی متفاوت آن‌ها را که از دید فرهنگ‌نویسان مغفول مانده یا در آن زمان، رواج نداشته است، روشن سازد. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که «مرز میان زبان عامیانه و زبان روزمره یا زبان روزمره و زبان معیار را نمی‌توان به‌دقت، مشخص کرد. تعیین مرز آنها اگر محال نباشد، بسیار دشوار است و به هر حال امری نظری و ذهنی است و در عین حال، مرز ثابتی است که پیوسته در معرض تغییر و تحول و جابجایی است» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷).

لغات و ترکیبات مقاله حاضر به دو قسمت تقسیم می‌شود:

الف- بخشی از لغات و ترکیبات مقاله حاضر در فرهنگ‌ها ثبت و ضبط شده و آل‌احمد آنها را در معانی متفاوت به کار برده است. در این بخش، ابتدا معنی فرهنگ‌ها با ذکر مأخذ بیان شده و سپس معنی و مفهومی که آل‌احمد به کار گرفته از منظر علم بلاغت تحلیل شده است:

۱) بزَن بَزَن: «(اسم) زد و خورد شدید، کتک‌کاری» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

«درست یادم نیست کی دیدمش؛ اما می‌دانم کجا. در متن بزَن بزَن اجتماعیات» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۴۹).

«... با پرندیات من، جلسه افتتاح شد و بزَن بزَن در گرفت؛ یعنی بحث و جدل» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۱۴).

- اینجا به معنی بحث و جدل سیاسی آمده و کنایه از فعل یا مصدر^۱ است. همچنین در شاهد مثال دوم ایضاً بعد از ابهام^۲ است.

۲) پدر(و)مادردار: «دارای اصالت و نجابت خانوادگی، پرورده‌شده در خانواده آبرومند (مترادف: خانواده‌دار؛ متضاد: بی پدر و مادر)» (نجفی، ۱۳۷۸: ۲۳۴).

«اگر بنویسم که زبان حماسی منظومه‌های پدر و مادردار سال‌های آینده، همین زبان «آخر شاهنامه» است» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۹).

- اینجا به معنی محکم و استوار آمده است و کنایه، از نوع «ایماء» است^۳.

۳) تازه به دوران رسیده: «(صفت) که در مدّت کوتاهی به مال و منالی دست یافته باشد (مترادف نوکیسه)» (نجفی، ۱۳۷۸: ۷۱۸).

«... زبان «فرسی» زبانی است زنده ... اگر بی‌رمقی صدای خجسته خانم می‌گذاشت یا جیرجیر صندلی‌های تالار تازه به دوران رسیده دانشکده هنرهای زیبا» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۷).

- اینجا برای تالار و در معنی تازه‌بناشده به کار رفته و استعارهٔ مکنیه یا بالکنایه (انسان‌نگاری)^۴ است.

۴) چوب خورده: [مأخوذ از چوب خوردن] « تنبیه‌شدن با ضربات چوب» (نجفی، ۱۳۷۸: ۴۵).

«آن حزب با پیروی او [نیما] شروع به جنبش کرد و او که یک عمر چوب خورده بود و طرد شده بود ... در اوراق مطبوعات آن حزب، مجالی یافت» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۴۷).

- اینجا با توجه به محور همنشینی کلام و آمدن «واو» عطف به معنی محکوم‌شدن، طردشدن آمده و کنایه از فعل یا مصدر است.

۵) خراب شده: «صفت و اسم» جای پست و بی‌ارزش و آزارنده که زندگی آدمی در آن تباه شود» (نجفی، ۱۳۷۸: ۵۴۱).

«خیلی‌ها را دیده‌ام که در محیط تنگ این خراب شده، بر سر کارهای هنری، به دیگران حسد می‌برند» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷).

- اینجا به معنی ایران آمده و کنایه از نوع «ایماء» است.

۶) دست‌پخت (دست‌پخت): غذایی که کسی شخصاً پخته باشد (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۴۱). «حق قضاوت را از تو که یکی از چشندگان این دست‌پخت روزگاری، گرفتن و همین حق را به ناز پروردهٔ صد سال زیر لحاف گرم تاریخ خوابیده دادن! این سلب حق، همان در خور مورخان» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۸).

- اینجا به معنی ثمره و نتیجه آمده و کنایه از صفت است.^۵ همچنین در محور همنشینی با روزگار استعارهٔ مکنیه^۶ است. (انسان‌نگاری) است؛ یعنی روزگار انسانی است که دست‌پخت (تلخکامی، حوادث ناگوار) دارد.

۷) دُگاندار (دُگان‌دار): «آن که به کار فروش پردازد و دُگان را اداره کند (ولی خود، صاحب دُگان و صاحب سرمایه نباشد)» (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۷۰).

«از سالی که «افسانه» را منتشر کرد (۱۳۰۰ شمسی) تا کنون ... مصاحبتش تطهیرکننده از لوث غم‌های خرده‌پا بود؛ و قلمش مصحح کار نورسیدگان و دست آخر - و شاید مهم‌تر از همه - گرده‌اش شلاق‌خور نیش هر رطب و یابسی از دکانداران قافیه‌بند و مدیحه‌سرا» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۳۴).

- اینجا به معنی مُدعیان شعر و شاعری و کسانی که با شعر و شاعری کاسبی می‌کنند آمده و استعاره مصرّحه مجردّه^۶ است.

۸) دلای دلای [دلی دلی] کردن: «کنایه از آواز نرم و حزین خواندن» (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۷۲).

«نه، چرا رضایت بدهم؟ این بابا پیدا است که با آن‌های دیگر مثقالی هفت صنار فرق دارد. و گرچه «قولی در ابوعطا» هم دارد؛ اما شاعر «دلی دلی» کننده نیست» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۹).

- اینجا به معنی شاعری که در وزن و بحر و آهنگ متوقف شده و از شاعری فقط به آهنگ آن دلخوش مانده است، آمده و کنایه از فعل یا مصدر [و تعریض] است. ۹) سنگین گوش [گوش سنگینی]: «دارای قوه شنوایی ضعیف» (نجفی، ۱۳۷۸: ۹۲۴).

«اما این سنگین گوش در برابر شعر نیما کار یک روز و دو روز نیست» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۴۹).

- اینجا به معنی بی‌اعتنایی به چیزی (شعر نیما) آمده و کنایه ایماء است. ۱۰) وسواس داشتن در کار: «توجه بی‌اندازه و حتی بیمارگونه به پاکیزگی خود و چیزهای پیرامونی خود» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۹).

«در قلمرو ادبیات، هنوز تخصص کامل به وجود نیامده است ... هول می‌زنیم. پُر می‌نویسیم. کم‌تر وسواس داریم» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۶۶).

- اینجا به معنی دقت نظر در نویسندگی آمده و کنایه از فعل یا مصدر و ایماء است.

۱۱) هواخوردن: «در هوای آزاد نفس کشیدن یا گردش کردن» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۲۹).
«به هر صورت «بهار و عروسک» شاهد است که حضرت را از لای طومار رنگین
نامه‌ها که باز کردند، فرصت چندانی ندادند که هوا بخورد و دنیای اطرافش را
بشناسد و تجربه کند. به او همین قدر مجال دادند که هوا بردارد و بعد تر و نقد
پیچیدندش لای زرورق یک باور» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۳).

- اینجا به معنی محک خوردن و نقدشدن آمده و کنایه از فعل یا مصدر و تلویح^۷
است. به نظر می‌رسد هواخوردن طومار (نوشتار)، یعنی دم و نفس منتقد بر نوشتار
دمیده شود (بخورد / هوا بخورد) تا معانی نهفته، بهتر ظاهر شود؛ چون لازمه نقد، دم
و بازدم‌زدن منتقد است.

۱۲) یاسین در گوش بلها خواندن: یادآور ضرب‌المثل «یاسین به گوش خر خواندن»
(ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۹۶۸).

«اگر او [نیما] نبود، هوشنگ ایرانی هرگز جرأت نمی‌کرد که یاسین «اوم-اوم»-
«نیون-نیون» را همچو افسون هند و شرق مادر -در گوش بلها بخواند- که در «غار
کبود»ش دیگ‌ها به پا کردند و بساط آدم‌خواری آفریقای سیاه را» (آل‌احمد، ۱۳۸۵:
۳۵).

- اینجا در معنی به تکرار گفتن مطلبی تا تأثیرگذار باشد، آمده کنایه از نسبت^۹ و
همچنین تعریض است.

۱۳) یال و کوپال داشتن: «هیكل معمولاً درشت و قوی» (انوری، ج ۸: ۸۵۰۸).
«اما گاهی کلماتی مثل حبر و محبر (ص ۱۱) و چکاد (ص ۳۷) و بادافره (ص ۴۹)
خواننده را به یاد نبش قبری می‌اندازد که کار بزرگان ادب‌است و اصلاً مربوطی (!) به
کار شعر ندارد؛ حتی حضرت فردوسی و سعدی، با همه یال و کوپالشان، نتوانستند
از مردن این کلمات جلو بگیرند» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۳۰).

- اینجا به معنی بزرگی و عظمت آمده و کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۱۴) یک لنگه پا آمدن: «ایستاده بر روی یک پا» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۳۰۴).

«و نکته آخر این که: حالا وضع با آن زمان فرق کرده است که «فرسی» یک لنگه پا آمد وسط گود و تحویلش گرفتیم؛ چراکه علمی بود و در مقابل ملی بازی‌های نصیریان سبز شده بود» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

- اینجا به معنی دانش و مهارت انجام کاری را داشتن و کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

ب- بخش دیگری از لغات و ترکیبات مقاله حاضر در فرهنگ‌ها ثبت و ضبط نشده و آل‌احمد در معنا و مفهوم عامیانه غیررایج بکار برده است:

۱) آسیاب چیزی به چیزی گشتن: امری به امری وابسته و متکی بودن. «آسیاب خوزستان درست همچنان نیم قرن پیش هنوز به آب نفت می‌گردد» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۷۸).

- کنایه از فعل یا مصدر است.

۲) آفتاب گرفتن: آرامش داشتن.

«اینجا حکومت‌ها مسلط باشند تا تو بتوانی در بلوچستان به راحتی آخر عمرت را آفتاب بگیری و تفنن کنی» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۴۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۳) از ته چاه دادزدن: نرسیدن صدای دادخواهی کسی که از جایی نادرست بلند می‌شود، معادل سوراخ دعا را گم کردن.

«مشخصه دیگر ادبیات معاصر را ... می‌توان بدینی دانست ... اما بیش‌تر، کسانی صاحب این مشخصه‌اند که بستگی به قدرت‌ها ندارند و در متن مشکلات معاصر دانشان را از ته چاه می‌زنند» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۶۱).

- کنایه از نسبت و ایما است.

۴) از دست کسی در نرفتن: لغزش نداشتن.

«نویسنده وقتی شروع می‌کند به نوشتن، اولین سانسور خودش است. ملاحظه می‌کند که یک کلمه از دستش در نرود» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۷۶-۱۷۵).

- کنایه ایماست؛ [همچنین مجاز به علاقة آلیت^۸ که دست را ابزاری برای نوشتاری بی‌خطا و لغزش پیش چشم داشته است].

۵) از دور: از نظر کسانی که از دور شاهد امری یا موضوعی باشند.

«نیما زندگی این روزهای خود را یک جا این طور خلاصه کرده است: «در تهران می‌گذرانم. زیاد می‌نویسم. کم انتشار می‌دهم و این وضع مرا از دور تنبل جلوه می‌دهد» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۳۶).

- مجاز به علاقة حال و محل یا ظرف و مظروف^۹ از شاهدان و گواهان این سستی و تنبلی است.

۶) از عرش افتاده: نازل شده، ممتاز و معجزه‌گون، معادل از دماغ فیل افتادن.

«این یک حرکت سیاسی بود ... که حکایت می‌کرد که بندگان خدایی در آفریقا راه افتاده‌اند و دارند حکومت‌های نوع جدیدی تأسیس می‌کنند که در بند هیچکدام از آن مقرراتی که از عرش اعلای قراردادهای «ژنو» افتاده نیستند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۶۷).

- کنایه از صفت و تعریض است به قراردادهای ژنو؛ همچنین ترکیب «عرش اعلای قراردادهای ژنو» اضافه تشبیهی^{۱۲} است.

۷) از کدخدا، کدخداتر بودن: قدرتی افزون داشتن.

«آن وقت چنین آدمی [در داستان گاو ساعدی] که حتی از کدخدا، کدخداتر است در آخر کتاب از ده می‌گریزد» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۴).

- کنایه از فعل یا مصدر است.

۸) استخوان پدر کسی را از گور در آوردن و سوزاندن: اثری از کسی باقی نگذاشتن، محو و نابود کردن کسی.

« ... وقتی دری به تخته می‌خورد و مخالف، معجزه‌وار به قدرت می‌رسیده، تمام رشته‌های پیشینیان را پنبه می‌کرده که هیچ؛ استخوان پدرهاشان را هم از گور در می‌آورده و می‌سوزانده» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۳۴).

- کنایه از فعل یا مصدر است^{۱۰} و^{۱۱}.

۹) باد زیر دنبه کسی کردن: کسی را دچار توهم کردن، معادل هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن.

«چند سال پیش زنده رودی این دکان را باز کرد و چون حمق‌ای فرنگ گمان کرده‌اند که غیر از لاتین هر خط دیگری نوعی طلسم و بخت گشای «اگزوتیسم» است ... ناچار باد زیر دنبه‌اش کردند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۵۳).

- استعاره مکنیه یا بالکنایه (حیوان‌انگاری) است.

۱۰) خود را باز نکردن: افکار و باورهای خود را بازگو نکردن. «سه تا پاکستانی هم بودند که می‌روند زیارت مشهد. چاق سلامتی و گپی مختصر به فارسی؛ اما خودشان را باز نمی‌کردند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۵۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و تلویح است (خود را باز نکردن = خود را نشان ندادن = قصد و نیت خود را آشکار نکردن = افکار و باورهای خود را بازگو نکردن). همچنین استعاره مکنیه (طبیعت‌انگاری) که وجود اشخاص را کتاب یا صندوقچه‌ای دانسته است که اندیشه‌های خود را از آن نشان نمی‌دادند.

۱۱) بته گذاشتن به تنور خصوصی (خود): رونق دادن به کار خود، معادل لحاف بر

سر / روی خود کشیدن.

«... اینجا نه مثل یوگسلاوی ... و نه مثل هند [است] از «یونسکو» گرفته تا «فائو» و همه دیگر تأسیسات فرهنگی و سیاسی غرب وقتشان صرف بته گذاشتن بشود به تنوره‌های خصوصی» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۶).

- کنایه از فعل یا مصدر و تلویح است؛ (بته گذاشتن به تنور خود = خود را گرم کردن = رسیدگی و توجه به خود = رونق دادن به کار خود).

(۱۲) به آب چیزی جستن (پزیدن): خود را به چیزی یا جایی رساندن، تغییر موقعیت دادن و از موقعیت جدید استفاده مناسب کردن.

«قرنطینه» فریدون هویدا هم به فارسی در آمد ... و در زمانی که حضرت اخوی صدر اعظم حکومت است و خود او به وردستی وزارت خارجه آمده؛ یعنی که از کرسی حکومت به آب ادبیات جستن؟» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۲۴).

- کنایه از فعل یا مصدر و تلویح است؛ (با استخدام غیر تشبیهی^{۱۲}، مصدر جستن در دو مفهوم به کار رفته است: ۱) از کرسی حکومت جستن در معنی اول؛ و ۲) به آب ادبیات جستن در معنی دوم).

(۱۳) بی‌خدای ناکرده: انتظار اتفاقی که به امر خدا باید واقع شود. «مثلاً که اگر (بی‌خدای نکرده) اتفاق سویی برایتان افتاد، خبر را به که بدهیم؟» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۹۸).

- کنایه تعریض است. همچنین تناسب گریزی^{۱۳} در مفهوم خدای کرده (منفی / بی x منفی / نا = مثبت).

(۱۴) پر و بال خود را بستن: دست از کار و فعالیت کشیدن. «فرسی خیلی زود پر و بال خودش را بسته و روی تخم نشسته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۳).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است؛ همچنین استعاره مکنیه (حیوان‌انگاری) که بهمن فرسی را همچون پرنده‌ای / حیوانی دانسته است.

- ۱۵) تخت سینه کسی زدن: با کسی مخالفت کردن، مانع کسی شدن.
« ... معماران معاصر ... با سلاح معلوماتی از کتاب‌های منتهاالیه غرب می‌خواهند بروند در خودمانی‌ترین محافل یک جماعت شرقی. ... ولی مواظب باشید که مردم تخت سینه‌تان نزنند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۳۲).
- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.
- ۱۶) جای خود را تنگ دیدن: از جانب کسی یا موضوعی احساس مزاحمت کردن.
«اگر از این مثنی که در تاریکی انداخته‌ای جرقه‌ای پرید ... همه وحشتشان می‌گیرد ... ناچار استادان و جا سنگینان جای خود را تنگ می‌بینند» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۵).
- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.
- ۱۷) جایی را گرفتن: به مقام و رتبه‌ای رسیدن.
« ... آخر جوان، ما که نیامده بودیم با این حرف‌ها جایی را بگیریم یا به جایی برسیم» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۹۶).
- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.
- ۱۸) جایی زیر پای کسی یا کسانی بودن: جایی را تحت سلطه و اختیار داشتن.
«و حالا نوبت «ایتال کنسولت» است در این سمت‌ها و از مکران تا زابل زیر پای ایشان» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۶۲).
- کنایه از فعل یا مصدر است.
- ۱۹) جزو سی و یکم: زاید و اضافه.
« ... «کلام» بار فرهنگی دارد و وسیله القای معنی است و زیبایی صوری‌اش جزو سی و یکم است» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۵۳).
- کنایه تلویح است؛ (جزو سی و یکم = افزونی از سی جزء قرآن = زاید و اضافه بودن)

۲۰) چشم گشاد شدن: دقت کردن و متحیر شدن.

«هرچه برایش [نیما] بگوئید، چه دروغ و چه حسابی و چه ناحسابی، چشم‌هایش گشاده می‌شود» (آل احمد، ۱۳۸۹: ۳۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۲۱) چوب به گرده کسی زدن: تنبیه کردن کسی.

«از سالی که «افسانه» را منتشر کرد (۱۳۰۰ شمسی) تا کنون، نیما پیشوای شعر معاصر بوده‌است ... هر خطایی که از هر پالان دوزی سرزد - به گمان این که اهل این بخیه‌است - چوبش را به گرده او زدند» (آل احمد، ۱۳۸۵: ۳۴).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۲۲) چیزی را به دمب (دم) چیزی یا کسی بستن: چیزی را ادامه چیزی دانستن، چیزی را به کسی نسبت دادن.

«و می‌خواستند مشروطیت صوری سوم را یکسره ببندند به دمب کوروش و اردشیر» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۰).

۲۳) روشن بودن حساب: موضع‌گیری آشکار و شفاف.

«اینها را می‌گویم تا حساب‌ها روشن باشد» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۲۵).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است. حساب پاک است از محاسبه چه پاک است (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۸۳۴).

۲۴) حضرت: آقا به لحن تحقیر و استهزا، کسی که شایستگی لازم برای کاری را نداشته باشد.

«به هر صورت «بهار و عروسک» شاهد است که حضرت را از لای طومار «رنگین نامه»ها که باز کردند، فرصت چندانی ندادند که هوا بخورد» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۳).

- استعاره تهکمه یا ریشخند (مجاز به علاقه تضاد)^۴.

۲۵) خداخدا سال: سال‌های بسیار.

«از شما چه پنهان با «بهار و عروسک» یک بار دیگر دیدم که چرا خداخدا سال است که ما همه‌اش شعر داریم» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۸).

-مجاز و علاقه‌لزمیت و ملزومیت^{۱۸}؛ (خدا = عظمت = کثرت)

۲۶) خراب: (صفت) بیماری چشم.

«... زاهدانی‌ها یا بلوچ‌اند با شالمه‌ای به سر و شلواری به قول شمس عین شیردان گوسفند و با چشم‌های ایضاً خراب» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۵۹).

-استعاره مکنیه یا بالکنایه (شی انگاری) که چشم را مانند شی ای فرض کرده که خراب و معیوب است.

۲۷) خود را زیر پر و بال کسی کشیدن: خود را تحت‌الحمایه کسی قرار دادن.

«اما هنوز هم نتوانسته‌ام بفهمم که چرا آن کار را کرده‌ام؟ ... و چون به اندازه کافی نشنیده یا نخوانده بودم، عصبانی شده بودم؟ یا خواسته بودم خودم را زیر پر و بال او بکشم؟» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۲).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است؛ همچنین استعاره تمثیلیه^{۱۹} (نویسنده خود را جوجه و حامی خود را مرغ انگاشته است).

۲۸) خود را فروختن (به چیزی): ارزش و شخصیت واقعی خود را به چیزی اندک وابسته کردن.

«آن چه مسلّم است، این که هنوز یک نویسنده یا شاعر - اگر نخواهد خودش را به تیراهای بزرگ بفروشد - نمی‌تواند از قلمش نان بخورد» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۶۳).

- کنایه ایما است؛

اگرچه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست

(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۳۸)

۲۹) خیال خود را راحت کردن: تصمیم خود را گرفتن.

«... مسلماً مبنای شکّ هدایت «فناء فی الله» و وصول به عالم بقا نیست که عرفا از آن دم زده‌اند. در این باره او خیال خود را راحت کرده است» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۱۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۳۰) در لاک چیزی ماندن: فقط به یک موضوع پرداختن، محدود و محصور ماندن در چیزی.

«... از هدف‌های نهضت سیاهان گفت ... و این که چرا تنها در لاک بحث سیاه و سفید در مانده‌اند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۰۱).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۳۱) درست شد؟: نتیجه همین شد. قبول دارید؟

«اگر در دانشگاه روشن بشویم و بعد متشکل بشویم، بهتر است تا در دانشگاه روشن نشده باشیم و متشکل بشویم و بعد بپراکنیم. همانطور که ما پراکندیم. درست شد؟ مختصر و مفید» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۹۳).

- از منظر علم معانی، پرسش در معنای تأکید و تقریر خبر و جلب توجه^{۱۶} است؛ (درست شد؟ = درست شد).

۳۲) دست گذاشتن روی چیزی: تمرکز و توجه کردن بر چیزی.

«یک مبلغ معمولاً دست می‌گذارد روی عواطف جماعات کثیر» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۵۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۳۳) دل توی دل کسی آمدن: شجاعت پیدا کردن.

«[شکتور گفت]: حس می‌کردم با این عمل سپورا دل تو دلم میاد» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

- کنایه تلویح است؛ (دل توی دل کسی آمدن = دلی افزون داشتن = جرأت «دل» در دل کسی آمدن = شجاعت پیدا کردن).

۳۴) دُم کسی یا چیزی را قیچی کردن: مانع از فعالیت کسی یا چیزی شدن. «این بود که در دوره پیش از شهریور بیست، دُمش را قیچی کردند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۴۰).

- کنایه از فعل یا مصدر و تعریض با زیرساختی از طنز است. همچنین استعاره مکنیه (حیوان انگاری) که به طور ضمنی دُم را برای انسان فرض کرده است.

۳۵) دمب روباه بودن: بی پایه و اساس بودن، فریبده بودن. «بهار و عروسک» انبانی است و فرسی آن را از یک باد انباشته. باد یک باور. حتی معشوقه دمب روباه است و از چنین تک‌گویی‌هایی چگونه می‌توان نمایش ساخت؟» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۶).

- کنایه از فعل یا مصدر و تعریض است. روباه نماد فریب است و نویسنده با تشبیه بلیغ، معشوقه را ظاهراً زیبا و فریبده دانسته است و نقش او را در نمایشنامه بی پایه و اساس و فریبده دانسته است. همچنین مجاز به علاقه کلیت و جزئیت^{۱۷} که می‌توان از دُم روباه (جزء)، خود روباه (کل) را که نماد فریبندگی است در نظر آورد.

۳۶) دورتر: متفاوت‌تر.

«همکار پاکستانی‌مان علیا مخدره‌ای بود ... که فارسی هم می‌دانست و گاهی گپی می‌زدیم به فارسی‌ای دورتر از افغانی» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۰۳).

- کنایه از صفت و تلویح است؛ (دورتر = کهن‌تر = متفاوت‌تر «نسبت به جدید بودن»).

۳۷) دهان بسته بودن: کم حرف بودن.

«این سپورها شاید بدبخت‌ترین موجودات جهان بودند. معمولاً کم حرف و دهان بسته بودند» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

- کنایه از صفت است؛ همچنین مجاز به علاقه‌حال و محل یا ظرف و مظروف، ذکر محل (دهان) و اراده‌حال (زبان) و مجاز به علاقه‌آلیت که زبان، ابزار حرف و سخن است. همچنین نویسنده با آوردن «واو» از ایضاح بعد از ابهام استفاده کرده است.

۳۸) ذکر گرفتن: شروع کردن به کاری بیهوده و نابجا.

«به این می‌اندیشم که وقتی این همه کارهای بدیعی نکرده مانده، چه لزومی دارد که تو قلم بزنی؟ آیا فقط برای این که می‌خواهی فرقی قائل باشی میان خودت و این دکاندارهای کرمانی ... نه کاری می‌کنند نه مشتری دارند و نه حتی ذکر می‌گویند؟ ... و آنوقت این ذکر که تو گرفته‌ای؟ و تازه برای کدام مشتری؟» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۳۶-۲۳۷).

- کنایه از فعل یا مصدر است. اگرچه ذکر و ورد کاری نیکوست لیکن باید در جایگاه مناسبی بکار برد.

آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت ساز جفت
گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای
(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۱۱)

۳۹) راه به جایی نداشتن: اجازه و توان ورود نداشتن.

«و آنوقت تو از خود آن اروپا آمده‌ای که این همه درباره‌اش چیز شنیده. آن هم از دهان مرد تهرانی و او که حتی به تهران راه ندارد، حالا خود اروپایی را زیر کرسی خانه‌اش مهمان کرده» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۶۱).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماء است.

۴۰) راهی نبودن: مسافتی طولانی نبودن، نزدیک بودن، راه چندانی نبودن.
«به نفری چهار تومن یکسره آمدم. راهی نیست. در حدود تهران تا کرج»
(آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۳۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۴۱) رفتن: صادر شدن، هدر رفتن.
«من فعلاً در سرزمینی زندگی می‌کنم که سالی صد میلیون نفتش به اجبار می‌رود و
دیگر قضا یا» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۹۲).

- استعاره تبعیه (استعاره در فعل^{۲۲}) است.

۴۲) روفتن: تخلیه کردن.

«... دو آبادی عرب‌نشین را که در محل بوده است، قبلاً خریده‌اند و از بن روفته و
اهالی را مرخص کرده» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۸۵).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۴۳) روی چیزی گذاشتن: اضافه کردن به چیزی.
«... یک روزه حکم انتقال به محل کار سابق را دادند به دست یکی یکی شاگردها و
کلاس‌ها بسته شد. مرا هم گذاشتند روی آن‌ها» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۱۴).

- استعاره مکنیه یا بالکنایه (شی‌انگاری) است. که نویسنده خود را مانند شی‌ای
تصور کرده که قابل جابجایی است.

۴۴) روی تخم نشستن: روی چیزی متمرکز شدن.

«فرسی خیلی زود پر و بال خودش را بسته و روی تخم نشسته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷:
۱۳).

- کنایه از فعل یا مصدر است؛ همچنین تشبیه تمثیل^{۲۳} که نویسنده بهمن فرسی را
مانند پرنده و فعالیت او را مانند تخم تصور کرده است.

۴۵) روی کار آمدن: رونق یافتن.

«می‌شود گفت که اگر از تأثر ایرانی منظور این باشد که واقعاً نمایشنامه ایرانی بیاید روی کار ... در ایران فعلاً دو جور تأثر هست» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۷۴).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۴۶) رسیدن شدن: رشته‌رشته شدن.

«عراق به عنوان یک مملکت مسلمان و با زبان عربی، عراق است نه با آن سابقه‌ها که پوشیده و ریسیده» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۷۰).

- کنایه از فعل یا مصدر و تلویح است؛ (ریسیده شدن = رشته‌رشته شدن = از هم پوشیده شدن = نابود شدن).

۴۷) رئیس: تکیه کلامی معادل جناب، آقا، حضرت آقا.

«نه رئیس! ما که این کاره نیستیم. «غرب‌زدگی» باید چشم‌ت را باز می‌کرد» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۰).

«سرنوشت من و تو این است رئیس! که روز به روز داناتر بشویم و روز به روز دوزخ خودمان را داغ‌تر کنیم» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۸۴).

- استعاره تهکمیّه یا ریشخند (مجاز به علاقه تضاد).

۴۸) زاویه برداشتن: فاصله گرفتن از حالت عادی، بی‌روح و احساس شدن، تصنعی شدن.

«[بهمن محصّص] چهره‌سازی هم کرده است ... آدم‌هاش از سنگ و به فشار زاویه برداشته، یا از منگنه درآمده، یا جلوی دوربین چشم سرکار، برای حفظ آبرو «پز» گرفته» (آل احمد، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۴۹) به چیزی زدن: شباهت داشتن، تمایل داشتن.

«در این فوت و فنی که ساعدی به کار برده اگر سادگی دهاتی گاهی به حماقت می‌زند ... به همان علت است که ساعدی با ایشان فقط نشسته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۲).

- کنایه از فعل یا مصدر است.

۵۰) زیر بال و پر کسی رفتن: تحت حمایت کسی قرار گرفتن.

« [پیرفرانک] «مالرو» را از همان دوران جوانی و سال‌های «وضع بشری» نوعی اشرافیت تازه به دوران رسیده ادبی می‌دانست که عاقبت، روزگاری باید زیر بال و پر حضرت دوگل برود» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۵۲).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است؛ همچنین استعاره تمثیلی که نویسنده خود را جوجه و حامی خود را مرغ انگاشته است.

۵۱) زیر پای کسی خالی بودن: پشتوانه نداشتن.

«سفر شب» نمونه حساب شده‌ای است و گرچه زیر پاش خالی» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۲۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۵۲) زیر پای کسی لُق بودن: پشتوانه نداشتن.

«و حاصل این، جمع خیلی متعارفی؟ ... این که زیر پای حضرت «فرسی» لق است» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۷).

«برداشت بی‌جه محصلانه‌ای از نیهیلیسم جوانی این ولایت. با همه زیر پاهای لق و آسمان‌های خالی و دیوارهای ریخته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۲۱).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۵۳) زیر و رو کردن: بررسی و تحقیق کردن.

«هر یکی دو هفته‌ای، یکی از این کتاب‌ها را زیر و رو می‌کردیم» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۰۷).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۵۴) سر سفره کسی نشستن: مدیون کسی بودن.

«... گرچه خود [فردوسی] بر سر سفره‌ای نشسته که دقیقی بازش کرده بود» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۳۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۵۵) سر کسی به آخور چیزی بند بودن: وابسته به چیزی بودن.

«می‌بینی که روشنفکر ملت نجیب همیشه سرش به همین آخور بند بوده» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۳۵).

- کنایه از فعل یا مصدر و تعریض است به روشنفکر وابسته.

۵۶) سر کسی سلامت بودن: (در مقام تمسخر) سر کسی سلامت نبودن، نابود شدن.

«و سلامت باد سر این شرکت فرش که به جای تجدید نظری در شرایط عادی بازار کار، آمده عین همان شرایط را پذیرفته و شده یار و یاور استعمار» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۴۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و تعریض است؛ همچنین استعاره تهکمیه یا ریشخند

(مجاز به علاقه تضاد) و مجاز به علاقه کلیت و جزئیت که از سر (جزء) وجود (کل) را اراد کرده است.

۵۷) سرسیری: زرق و برق، رفاه ظاهری.

«و سر آنها سلامت که شیفته حرف و سخن سرسیری شهرها شده‌اند!» (آل احمد، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

*کنایه تعریض است به کسانی که شیفته رفاه ظاهری در شهر هستند.

۵۸) سرکلاف دست کسی آمدن: اصول اولیه یک مطلب یا یک کار برای کسی مشخص و روشن شدن.

« از [کتاب] «جهانی بین ترس و امید»، فقط چند جمله‌ای نقل می‌کنم. باید فکرت را برای فهمیدنش به کار بیندازی ... و آن وقت سر کلاف که به دستت آمد، تازه خواهی فهمید که عجب غمنامه‌ای است» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۳).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۵۹) سنگین آمدن: دشوار و سخت بودن پذیرفتن مطلبی.

«آنچه در این مقدمه زشت است و بر این شاگرد قدیمی آن حضرت سنگین آمد، این بود که دیدم حضرت پور داود گویا خود را مأمور می‌داند که «کستی» به میان فردوسی ببندد» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۳۸).

- حس آمیزی^{۲۴} و استعاره تبعیه (استعاره در فعل) است.

۶۰) علامت کسی روی پیشانی چیزی خوردن: چیزی به نام کسی معروف بودن.

«و ... راجع به نثرتون، اون نثری که علامت آل‌احمد، رو پیشونیش خورده» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۹۲).

- استعاره مکنیه یا بالکنایه (انسان انگاری) که شهر آتن را مانند انسانی انگاشته که دارای سن و سال است.

۶۱) عمر نداشتن: قدمت نداشتن.

«بد نیست بدانید که در سال ۱۳۸۴ میلادی، آتن امروزه، دهکده کوچکی با دو هزار جمعیت بیشتر نبود و شهر جدید آتن ۱۵۰ سال هم عمر ندارد» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۷۵-۷۶).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۶۲) غم نبودن: مشکل نداشتن، عیب و ایراد نداشتن.

«حالا اگر هم «ساعت بزرگ» مهدی اخوان ثالث، تو را به یاد ناقوس نیما بیندازد، غمی نیست و ترسی. درست است که هر دو یک چیز را می‌گویند؛ اما این دومی، به آینده نزدیک‌تر است و دین سنگین‌تری بر دوشش خواهد گذاشت» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۶۳) فکر روی هم گذاشتن: همفکری کردن.

«بعد فکرها مان را گذاشتیم روی هم و به این نتیجه رسیدیم که شاید به اعتبار دو سه گرده نانی بوده است که روزگاری از این قلم به دجله مردم‌شناسی افتاده بوده است» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

- استعاره مکنیه یا بالکنایه (شی انگاری) که فکر را مانند شی ای تصور کرده که قابل جابجایی است.

۶۴) قابل هضم: قابل قبول.

«... درباره محمد مسعود چیزهایی نوشته بودید که برای ما قابل هضم نبود» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۸۸).

- استعاره مکنیه یا بالکنایه (ماده انگاری) که نوشته را مانند غذایی فرض کرده که هضم می‌شود.

۶۵) کار کسی را خراب کردن: برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری کسی را از بین بردن.

«منهای لباس‌های چروکیده دهاتی (و البته قر و اطوار علیا مخدرات تبلیغاتچی ...) و دیوارهای پرده‌ای که کار حضرات را خراب می‌کرد جمعاً بدک نبود» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۴-۲۵).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۶۶) کاری به کار چیزی نداشتن: بی‌توجهی کردن و اهمیت ندادن به چیزی.

«این بود که نامه سرگشاده‌ای به او نوشتم هتاک و سیاست‌باف ... و او جوابی به آن داد که برای خودش شعری بود با همان نثر معقد و اصلاً کاری به کار سیاست نداشت» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۴۳).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۶۷) کسی را وسط گود کشیدن: کسی را در کاری با خود همراه کردن.
«... متخصص بود ... در شناخت آدم‌ها و این که چه جور بکشدشان وسط گود بحث» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۰۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایماست.

۶۸) گز جایی یا کسی را به دست داشتن: ملاک و معیار چیزی را دانستن.
«... روشنفکران پاکستانی اول با توجه به غرب، صاحب مدعیات فراوانند و مدام گز آن سمت‌ها را به دست دارند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۰۳).

- مجاز به علاقه آلیت است.

۶۹) گوشه اسکناس را نشان دادن: وعده رشوه به کسی دادن، طمع کسی را برانگیختن، معادل سر کیسه را شل کردن.
«... اگر گوشه اسکناس را نشان نداده بودیم، دکاندار ده هم راهمان نمی‌داد؟» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۶۲).

- کنایه از فعل یا مصدر است.

۷۰) ماشین‌زدگی: آفت ناشی از ماشین (صنعت).
«حرف حساب «بهار و عروسک» این که در این عرصات بی‌ملاکی و ماشین‌زدگی و تنهایی، بنده‌خدایی است (روشنفکر) و می‌خواهد به عشق پناه ببرد» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۵).

- کنایه تعریض است. از آنجا که ماشین نمادی از تمدن غربی است به نظر می‌رسد ماشین‌زدگی با توجه به سیاق عبارت نوعی غرب‌گرایی باشد؛ همچنین استعاره تبعیه (استعاره در فعل) در فعل زدن است.

(۷۱) مشت توی/در تاریکی زدن/انداختن: کار بدون نتیجه انجام دادن، معادل تیر در تاریکی انداختن.

«ب. سؤال بعدی اینه که تا چه حدی انتقاد توی کارای بعدیتون تأثیر می‌کنه...؟ آل‌احمد. می‌تونم بگم که به اندازه یک اپسیلون بیشتر نیست. یعنی ما مشت توی تاریکی می‌زنیم، رییس!» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

- کنایه از فعل یا مصدر است و نویسنده به جای تیر در محور جانشینی کلام از لفظ مشت استفاده کرده است.

(۷۲) مشت روی سینی مسی زدن: (در مقایسه با مشت روی نمد زدن) کار با نتیجه انجام دادن.

«ب. معتقدین به این که باشد؟ [انتقاد] آل‌احمد. شک نیست من از خدا می‌خوام مشت روی سینی مسی بزنم، نه روی نمد» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

- کنایه از فعل یا مصدر است. همچنین تشبیه تمثیل در مورد ضرورت وجود انتقاد.

(۷۳) معلق زدن: اظهار وجود کردن.

«چه دعویها کرده‌ایم و چه معلق‌ها زده‌ایم و اکنون باز برگشته‌ایم به خانه اول» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۴۷).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

(۷۴) منبر رفتن: سخنرانی کردن، وعظ و نصیحت کردن.

«و منبر رفتنم برای شمس که اگر سیم چهارم سه تار را سیم «مشتاق» می‌گویند به ابتکار این باباست [مشتاق علیشاه] که اینجا خفته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۳۳).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است. همچنین مجاز به علاقه آلیت (منبر ابزاری برای سخنرانی است).

۷۵) میان گود بودن: در کار یا موضوعی درگیر بودن، در مرکز کار یا موضوعی قرارداشتن.

«صرف نظر از این سهل‌انگاری بدوی که شاید محملی است برای آوازه‌خوانی درحمام خلوت. نویسنده مقاله، بینش تندی دارد و گاهی برداشت‌هایی می‌کند که از ما که میان گودیم، بر نمی‌آمده است» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۷۶) می‌بخشید: تکیه کلامی دال بر نپذیرفتن سخن یا کار دیگران (باید در اول کلام ذکر شود و در نثر آل‌احمد در آخر آمده است).

«و حضرت «آزبورن» که این اداها را درآورده، ... مردی بود از جنگ برگشته و صاحب کیا بیا برای خیل معشوقان مرد ندیده (و تازه اینها عشق نیست «اروتیسیم» است، می‌بخشید)» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۵).

- کنایه تعریض است به کسانی که سخن یا کارشان را نپذیرفته است. همچنین از منظر علم معانی کاربرد جمله عاطفی در معنای استهزا و تحقیر است^{۱۹}.

۷۷) نوحه چیزی را خواندن: سخن خود را مانند نوحه تکرار کردن.
«و جفت محترم ما در متن این واقعیت سهمگین کوچه، بی‌خیال، نوحه آن تثلیث خود را می‌خواندند» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۳).

- کنایه از فعل یا مصدر است.

۷۸) نوک سر: فرق سر.

«و بعد هم خدمه مسافرخانه که زنها هستند. چادر به نوک سرشان آویخته و چه شلخته» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۳۸).

- استعارهٔ مکنیه (طبیعت انگاری) که نوک را مجازاً قلّه دانسته از این رو سر (مشبه) را مانند کوه (مشبه به) تصور کرده و فرق سر را قلّه آن کوه در نظر آورده است. (۷۹) نوک دماغ: حداقل دور اندیشی، کسی که فقط تا دماغ خود را می بیند و نه بیشتر.

«آن بار به قصد تحصیل در بیروت می‌رفتم که آخرین حد نوک دماغ ذهن جوانی‌ام بود» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۶۷).

- کنایهٔ تعریض است به خود نویسنده.

۸۰) وا اسلاما گفتن: با ذکر اسلام از دست رفت، خود را مدافع اسلام نشان دادن. «نه گمان کنید که دارم آخوند بازی می‌کنم و وا اسلاما ... نه» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۸۱) واللّه: تکیه کلام برای شروع سخن.

«والله چند نفر هستند که هی می‌نویسند «سمبل» سازی. من این را نمی‌فهمم» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۷۸).

- از منظر علم معانی، جملهٔ عاطفی در مقام جملهٔ خبری برای شروع سخن (چه عرض کنم) به کار رفته است^{۲۰}. اگرچه لفظ واللّه در معنی سوگند به کار می‌رود؛ اما نویسنده در محور جانشینی کلام، معنی متفاوتی از آن را اراده کرده است. (۸۲) هرزه بودن: مستهجن بودن.

«... «خود» میرای هدایت، نشست و مسخرگی کرد و رو پوشاند و متلک گفت و به آن چه هرزه‌تر بود دست زد» (آل‌احمد، ۱۳۸۹: ۹).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است.

۸۳) یخه/یقّه کسی را گرفتن: کسی را گرفتار کردن.

« ... گمان کردم که دارد بنده یک تعبیر می‌شود؛ اما بعد دیدم که سنگینی بار «کلمه» دارد یخه‌اش را می‌گیرد» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۸).

- کنایه از فعل یا مصدر و ایما است .

(۸۴) یخه/یقۀ کسی را گرفتن: انتقاد کردن از کسی، محکوم کردن کسی.

«و این هم اشاره‌ای برای نادر ابراهیمی ... که در ارزیابی جدّاً سرسری‌اش ... یخه نویسندگان را گرفته بود» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۲۲۶ پاورقی).

- کنایه از مصدر و ایما است.

(۸۵) یک: تکیه کلامی دال بر تأکید.

«ومن و برادرم تعجب می‌کردیم که یک دکتر و چنین معده بی‌نظمی!» (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۶۰) .

- کنایه تعریض است. معده دکتر باید منظم باشد نه بی‌نظم. همچنین آمدن «او» بعد از کلمه دکتر استبعاد و شگفتی را می‌رساند.

من و انکار شراب این چه حکایت باشد غالباً این قدوم عقل و کفایت باشد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۲۴)

یافته‌های پژوهش حاضر از ۹۹ مدخلی که در قسمت‌های الف و ب ارائه شد در جدول ۱ آمده است.

همانگونه که مشاهده می‌شود، کاربرد کنایه در مداخل بررسی شده، سهم چشمگیری دارد و «تعبیرات محاوره‌ای و کنایات سرشار از معنی؛ اما کوتاه، زبان را از مرگ تدریجی و پژمردگی می‌رهاند ... گاه چنین به نظر می‌رسد که به حق، هیچ تعبیر دیگری در نوشته‌های غنی [آل‌احمد]، جای این تعبیرات و کنایات را نمی‌گیرد» (اسحاقیان، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۲). شاید این نکته از آنجا سرچشمه می‌گیرد که «واژگان پدیدآورنده بعضی کنایه‌ها، کوچه‌بازاری و عامیانه‌اند. هر روز که از زندگی بشر می‌گذرد، درباره آنچه که معتنا به زندگی اوست با واژه‌هایی که بر زبان اوست کنایه می‌سازد و این

کنایه‌سازی یا به ذوق و بلاغت او بر می‌گردد و یا به رعایت مصالح سیاسی و اجتماعی و ... « (میرزانی، ۱۳۷۸: ۸۹۹).

آل‌احمد به عنوان نویسنده‌ای که از زبان عامیانه برای بیان مقاصد خود سود می‌برد از این قاعده مستثنی نیست و در مقالات خود که در پژوهش مقاله حاضر بررسی شده است هم به جهت ذوق و بلاغت خویش و هم به خاطر رعایت مصالح سیاسی و اجتماعی از کنایه‌سازی نهایت بهره را برده است.

جدول ۱- جملات پرسشی

تعداد	عنوان بلاغی
۱	پرسش در معنای تأکید و تقریر خبر و جلب توجه
۱	پرسش در مقام جمله خبری

جدول ۲- تشبیه

تعداد	عنوان بلاغی
۲	اضافه تشبیهی
۲	تشبیه تمثیل

جدول ۳- استعاره

تعداد	عنوان بلاغی
۱۱	استعاره مکنیه یا بالکنایه
۱	استعاره مصرّحه مجردّه

۳	استعاره تبعیه (استعاره در فعل)
۳	استعاره تهکمیّه
۲	استعاره تمثیلیّه

جدول ۴ - مجاز

تعداد	عنوان بلاغی
۲	مجاز به علاقه کلیّت و جزئیّت
۱	مجاز به علاقه لازمیّت و ملزومیّت
۴	مجاز به علاقه آلیّت
۲	مجاز به علاقه حال و محل یا ظرف و مظروف

جدول ۵ - کنایه

تعداد	عنوان بلاغی
۵۸	کنایه از فعل یا مصدر
۴	کنایه از صفت
۲	کنایه از نسبت
۸	کنایه تلویح
۴۵	کنایه ایما
۱۳	کنایه تعریض

جدول ۶ - اطناب

تعداد	عنوان بلاغی
۳	ایضاح بعد از ابهام

جدول ۷ - روش تناسب

تعداد	عنوان بلاغی
۱	تناسب گریزی
۱	حس آمیزی

جدول ۸ - روش ابهام

تعداد	عنوان بلاغی
۱	استخدام

نتیجه‌گیری

لغات و ترکیبات این مقاله از سه کتاب آل احمد؛ « هفت مقاله » ، « کارنامه سه ساله (۱۰ مقاله) » و « ارزیابی شتاب زده (۱۸ مقاله)» استخراج شده است. این لغات و ترکیبات شامل (۹۹) مدخل است که با توجه به عنوان و اهداف اصلی و فرعی مقاله در دو قسمت مجزاً تقسیم بندی و ارائه شده است.

دسته اول لغات و ترکیباتی است که آل احمد از معنی اصیل خود خارج کرده و در معنا و مفهوم عامیانه که قصد بیان آن را داشته (معانی ثانویه) ، به کار برده است . در این قسمت که شامل (۱۵) مدخل است؛ ابتدا معنی آن مدخل که در کتابهای لغت

موجود بوده و از منابع مقاله حاضر است با ذکر منبع مورد نظر آمده و سپس معنی متفاوت ثانویه که آل احمد مدخل را در آن معنی به کار برده، مشخص شده است. دسته دوم شامل لغات و ترکیباتی است که در هیچ یک از کتاب‌های لغت اعم از عامیانه و عمومی (که عامیلانه بودن لغات و ترکیبات را نیز تصریح کرده اند) و همچنین از منابع مقاله حاضر است که در قسمت مقدمه، معرفی شده، ثبت و ضبط نشده است. این لغات و ترکیبات بر اساس مستندات که در قسمت مقدمه و ذیل هر مدخل در مورد عامیانه بودن لغات و ترکیبات، عنوان کرده ایم، جمع آوری شده است و (۸۴) مدخل را در بر می‌گیرد.

هر دو دسته از لغات و ترکیبات مقاله حاضر از منظر علم بلاغت (معانی، بیان، بدیع) در دو محور جانشینی و همنشینی کلام بررسی و تحلیل و با ذکر آمار مربوط به هر مدخل به صورت دقیق در جداول (۸-۱) ارائه شده است.

یافته‌های این مقاله که در نوع خود تازه و بدیع است و سابقه ای ندارد در صورت گسترش در سایر آثار آل احمد و همچنین آثار سایر نویسندگان عامه، می‌تواند به عنوان مکملی برای فرهنگ‌های عامیانه موجود، یاری دهنده پژوهشگران فرهنگ و ادب عامه و راهگشای تحقیقات جدید و بدیع در این زمینه باشد.

پی‌نوشت

۱- فعل یا مصدری یا جمله‌ای یا اصطلاحی (مکنی به) در معنای فعل یا مصدر یا جمله یا اصطلاح دیگر (مکنی عنه) به کار رفته باشد. و این رایج‌ترین نوع کنایه است: دست کفچه کردن = گدایی کردن (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۷۶).

۲- آوردن توضیح اضافی جهت روشن کردن مطلب مهم:

فرش عمرت نوشته در شومی این دو فراش زنگی و رومی (سنایی)

- ۳- وسائط اندک و ربط بین معنی اول و دوم آشکار است از این رو، ایماء عکس تلویح است و در زبان امروز هم به کار می‌رود و به طور کلی رایج‌ترین انواع کنایه است: رخت بر بستن = سفر کردن و رفتن (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۸۰).
- ۴- (مکنی به) صفتی است که باید از آن متوجه صفت دیگری (مکنی عنه) شد: بی‌نمک = بی‌مزه (همان، ۱۷۴).
- ۵- معمولاً کنایه‌ای است خصوصی که بین دو نفر رد و بدل می‌شود و معمولاً جمله‌ای است اخباری که (مکنی عنه) آن هشدار به کسی یا نکوهش یا تنبیه و یا سخره‌کردن باشد و از این رو، مخاطب را آزرده می‌کند (همان، ۲۷۶).
- ۶- مشبّه به با یکی از ملائمت‌ها (قرائن) مشبّه (مستعاراً له) همراه باشد، مثل سرو چمان (همان، ۱۶۲).
- ۷- وسائط میان لازم و ملزوم متعدّد باشد و این امر معمولاً فهم (مکنی عنه) را دشوار می‌کند: کثیرالرماد (کسی که خاکسترش زیاد است). زیادی خاکستر = زیادی پخت‌وپز = زیادی غذا = زیادی کثرت مهمان = بخشندگی (همان، ۲۷۹).
- ۸- عضوی از بدن را بگویند و به دلالت التزام کنش آن را اراده کنند: دهان گرمی دارد؛ یعنی گفتار خوبی (همان، ۵۱).
- ۹- استعمال جای و جای‌گیر به جای هم به دلالت التزام. الف) ذکر محل و اراده حال: این کلاس برنده شد؛ یعنی دانش‌آموزان این کلاس ...؛ و ب) ذکر حال و اراده محل: فلانی را چایی به دست دیدم؛ یعنی فنجان چایی. (همان، ۴۸ - ۴۹).
- ۱۰- دکتر باستانی‌پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه در قسمت «به عبرت نظر کن به آل مظفر» آورده است که: «از این غم‌انگیزتر، سرگذشت جسد «خوان سلطان» است دختر سلطان اویس. چون بیقراری و سوگواری شاه محمود را در مفارقت خان سلطان و قلت محبت او را نسبت به خودش مشاهده کرد، نایره خشم در کانون ضمیرش زبانه‌زدن گرفت و در روزی که شاه محمود از اصفهان غایب بود، جسد خان سلطان را از گور بیرون آورده و به آتش بیداد بسوخت» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۹۲: ۷۱-۷۰).

۱۱- حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در کتاب ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم در قسمت انقراض عیلام نقل کرده است که: «آسوری‌ها به کشتار و غارت اکتفا نکرده، استخوان‌های پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده و به نینوا فرستادند» (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۱۴۹).

۱۲- اسمی در دو معنی با فعلی ... یا فعلی در دو معنی با اسمی ترکیب می‌شود:
خمیازه کشیدیم به جای قدح می ویران شود آن شهر که میخانه ندارد
(نجیب کاشانی)

(شمیسا، ۱۳۹۰: ۱۳۸ - ۱۳۹)

۱۳- در محور هم‌نشینی، امکان هم‌نشین شدن فلان واژه با فلان واژه نباشد؛ در این صورت قدرت پیش‌بینی خواننده به صفر می‌رسد: جیشان را پر عادت کردیم (سپهری) (همان، ۱۰۸).
عدول از هنجارهای عادی کلام ...؛ یعنی روابط کلام در محور هم‌نشینی؛ یعنی توالی و ترتیب کلام، ارتباط هر واژه با واژه پس و پیش خود از نظم معمولی خارج می‌شود. (همان، ۱۷۵).

۱۴- مجاز به علاقه تضاد کامل را در بیان سنتی، استعاره تهکمیّه خوانند که برای ریشخند به کار می‌رود و این آیه قرآن مجید را مثال زده‌اند: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (بشارت بده کافران را به عذاب سخت) [انشقاق / ۲۴] (شمیسا، ۱۳۸۵: ۵۵).

۱۵- مشبّه به مرکبی است که حکم مثال را داشته باشد (در ارسال المثل، مشبّه هم ذکر می‌شود): مهتاب به گز پیمودن یا خورشید به گل اندودن که استعاره تمثیلی از عمل لغو و ناممکن‌اند (همان، ۲۰۱).

۱۶- گاهی برای تأثیر بیشتر کلام به جای سایر انواع جمله (مخصوصاً خبری) از جمله پرسشی استفاده می‌کند ... در این صورت، بعد از جمله پرسشی جمله خبری می‌آید:
خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیر دستان ستم
(سعدی)

(شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۱۷-۱۱۱).

۱۷- به دلالت تضمّن کل را در معنی جزء یا جزء را در معنی کل به کار برد. الف) ذکر کل و اراده جزء: سرم درد می‌کند که مراد جزئی از سر مثلاً شقیقه است ...؛ و ب) ذکر جزء و اراده

- کل: به سوره فاتحه، الحمد می‌گویند حال آن که الحمد جزئی از آن است (شمیسا، ۱۳۸۵: ۴۶ - ۴۷).
- ۱۸- به کار بردن لازم و ملزومی به جای یکدیگر که طبیعتاً به دلالت التزام است: آتش مرا گرم کرد؛ یعنی حرارت آتش (شمیسا، ۱۳۸۵: ۴۹).
- ۱۹- ممکن است مراد از بیان یک عاطفه و احساس بنا به مقتضای حال عاطفه و احساس دیگری باشد که رایج‌ترین وجه آن کاربرد جمله عاطفی در معنای معکوس آن است. (همو، ۱۳۸۴: ۱۳۵)
- ۲۰- گاهی از [جملات عاطفی] می‌توان استفاده‌های مجازی کرد: در مقام جمله خبری: به‌به چه هوای خوبی! اگر مراد اخبار باشد؛ یعنی هوا خوب است (همان: ۱۳۴).

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آل‌احمد، جلال (۱۳۸۹)، هفت مقاله، قم: ژکان، پیرامید.
۲. _____ (۱۳۸۵)، ارزیابی شتاب‌زده (۱۸ مقاله)، قم: خرم.
۳. _____ (۱۳۵۷)، کارنامه سه ساله (۱۰ مقاله)، تهران: رواق.
۴. احمدی، مرتضی (۱۳۸۶)، فرهنگ برویچه‌های ترون (کلمه‌های ویژه، واژه‌ها، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های تهرانی)، تهران: هیللا.
۵. اسحاقیان، جواد (۱۳۸۵)، سایه‌های روشن در داستان‌های جلال آل‌احمد، تهران: نشر گل‌آذین.
۶. امینی، امیرقلی (۱۳۹۲)، فرهنگ عوام، به کوشش منیژه امینی، تهران: فردوس.
۷. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۴)، دیباچه بر ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، اثر مهدی پرتوی آملی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سنایی.

۸. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، ۸ ج، تهران: سخن.
۹. _____ (۱۳۹۸)، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
۱۰. باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۹۲)، خاتون هفت قلعه، تهران: نشر علم.
۱۱. پرچمی، محب‌الله (۱۳۸۸)، فرهنگ شفاهی سخن، به سرپرستی حسن انوری (با مقدمه و ویرایش دکتر یوسف عالی عباس‌آباد)، فرهنگ شفاهی سخن پرچمی، تهران: سخن.
۱۲. پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن (۱۳۸۶)، ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم، ۳ ج، تهران: نشر نامک با همکاری کتاب پارسه.
۱۳. جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۱)، فرهنگ لغات عامیانه، تهران: فرهنگ ایران زمین.
۱۴. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۹۰)، نقد آثار جلال آل‌احمد، تهران: خانه کتاب.
۱۵. حافظ شیرازی (۱۳۶۲)، دیوان، مصحح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
۱۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱)، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
۱۷. _____ (۱۳۷۳)، مقدمه لغت‌نامه تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۸. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، ۲ ج، تهران: معین.
۱۹. شاملو، احمد (۱۳۷۸-۱۳۹۵)، کتاب کوچه، ۱۳ ج (تا حرف ح)، تهران: مازیار.
۲۰. شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، بیان، ویراست سوم، تهران: نشر میترا.
۲۱. _____ (۱۳۸۴)، معانی، ویراست سوم، تهران: نشر میترا.
۲۲. _____ (۱۳۹۰)، نگاهی تازه به بدیع، ویراست سوم، تهران: نشر میترا.

۲۳. شکورزاده‌بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۴. شهری، جعفر (۱۳۸۱)، قند و نمک (ضرب‌المثل‌های تهرانی به زبان محاوره‌ای)، تهران: معین.
۲۵. صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، ۲ ج، (تا حرف ا - اخی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۲۶. صدرافشار، غلامحسین و دیگران (۱۳۸۸)، فرهنگ‌نامه فارسی و اعلام، ۳ ج، تهران: فرهنگ معاصر.
۲۷. _____ (۱۳۸۸)، فرهنگ زبانزدهای فارسی، تهران: مازیار.
۲۸. عظیمی، صادق (۱۳۸۲ الف)، فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی، تهران: قطره.
۲۹. _____ (۱۳۸۲ ب)، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - مک گیل، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۳۰. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، ۶ ج، تهران: امیرکبیر.
۳۱. میرزانی، منصور (۱۳۷۸)، فرهنگ‌نامه کنایه، تهران: امیرکبیر.
۳۲. نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، ۲ ج، تهران: نیلوفر.
- هدایت، صادق (۱۳۷۸)، فرهنگ عامیانه مردم ایران، گردآورنده جهانگیر هدایت، تهران، نشر چشمه.

Reference List in English

Books

- Ahmadi, Morteza. (2007). The culture of the friendly groups (special words, words, expressions and proverbs of Tehran). Tehran: Hila. [in Persian]
- Al Ahmad, Jalal. (2010). *Haft Maghaleh*, Zhekan, Pyramid. [in Persian]
- Al Ahmad, Jalal. (2010). Accelerated evaluation (18 articles). Qom: Khorram. [in Persian]
- Al Ahmad, Jalal. (1978). Three-year track record (10 articles). Tehran: Rowaq. [in Persian]
- Amini, Amir Qoli. (2013). common culture Through the efforts of Amini. Tehran: Ferdous. [in Persian]
- Anvari, Hassan (2002). Great speech culture. 8 c. Tehran: Sokhn. [in Persian]
- Anvari, Hassan (2018). Under the great culture of speech. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Azimi, Sadiq. (2003). Dictionary of common proverbs and expressions in Persian language. Tehran: Ghatreh. [in Persian]
- Azimi, Sadegh. The culture of twenty thousand proverbs and wisdom and idioms. Tehran: Institute of Islamic Studies, University of Tehran-McGill, International Center for Dialogue of Civilizations. [in Persian]
- Bastani Parisi, Mohammad Ibrahim. (2012). Khatun Haft Qala. Tehran: Science. [in Persian]
- Dastghib, Abdul Ali. (2018). Criticism of Jalal Al Ahmad's works. Tehran: Khaneh ketab. [in Persian]
- Dehkhoda, Ali Akbar. (1982). Proverbs and decrees. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Dehkhoda, Ali Akbar. (1998). Introduction to Tehran Dictionary: University of Tehran Publishing and Printing Institute. [in Persian]
- Ishakian, Javad. (2006). Bright shadows in the stories of Jalal Al Ahmad. Tehran: Gol Azin Publishing. [in Persian]
- Jamalzadeh, Mohammad Ali. (1962). Dictionary of popular words. Tehran: Farhang Iran Zemin. [in Persian]
- Mirzania, Mansour. (1999). Dictionary of satire. Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- Moin, Mohammad. (1992). Persian culture. 6 c. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Najafi, Abul Hassan. (1999). Persian folk culture. 2 c. Tehran: Nilufar. [in Persian]
- Natal Khanleri, Parviz. (1983). Edited by Divan Hafez. Tehran: Kharazmi. [in Persian]

- Parchami, Mohibullah. (2009). An oral dictionary of speech. Under the supervision of Hasan Anuri (with an introduction and edited by Dr. Yusuf Aali Abbasabad), Mohib Allah. (2009). Oral culture of the flag. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Pirnia (Moshir al-Doulah), Hassan. (2016). Ancient Iran or a detailed history of ancient Iran. Tehran: Namek publishing in collaboration with Ketab Parse. [in Persian]
- Sadeghi, Ali Ashraf. (2012). A comprehensive dictionary of the Persian language. 2 c (up to letter A - Akhii). Tehran: Persian Language and Literature Academy. [in Persian]
- Sadri Afshar, Gholamhossein and others. (2009). Persian dictionary and declaration. 3 c. Tehran: Contemporary Culture. [in Persian]
- Sadri Afshar, Gholamhossein and others. (2009). The culture of Persian languages. Tehran: Maziar. [in Persian]
- Shahri, Jafar. (2002). Sugar and salt (Tehran proverbs in colloquial language). Tehran: Moien. [in Persian]
- Shamlou, Ahmed. (1999). alley book, 13 c (up to the letter h). Tehran: Maziar. [in Persian]
- Shamisa, Cyrus. (2006). Expression. Third edition. Tehran: Mitra Publishing. [in Persian]
- Shamisa, Cyrus. (2014). Meanings. Third edition. Tehran: Mitra Publishing. [in Persian]
- Shamisa, Cyrus (2013). A fresh look at the original. Third edition. Tehran: Mitra Publishing. [in Persian]
- Shakurzadeh Beluri, Ibrahim. (2008). Twelve thousand Persian proverbs and their thirty thousand equivalents, Mashhad: Astan Quds Razavi Printing and Publishing Company. [in Persian]
- Zolfiqari, Hassan (2009). A great collection of Persian proverbs. 2 c. Tehran: Moien. [in Persian]